

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

انینه ایران

مهری رحیم زاده

۲۷ مارچ ۲۰۱۳

[اسانلو، مدافعان دیروز و چالشگران امروز]

نزدیک به سه هفته از پخش ویدئوی امیر حسین جهانشاهی و مصاحبه منصور اسانلو در برنامه ای از شبکه تلویزیونی رها میگذشت که آقای اسانلو خبری که از سوی جهانشاهی، در این برنامه، در باره جایگاه تازه سیاسی او اعلام شده بود را یک "سوء تفاهم" خواند.

در برنامه مزبور ابتداء جهانشاهی پیوستن اسانلو به جریان "موج سبز" و مسئولیت جدید ایشان در رابطه با کارگران ایران را به اطلاع رساند، و به دنبال آن مجری تلویزیون به بهانه خروج اسانلو از ایران، مصاحبه ای با او انجام داد. بعد از گذشت این بیست روز، آقای اسانلو در پیام نوروزی خود اعلام کرده است که خبر پیوستن او به موج سبز جهانشاهی ناشی از یک سوء برداشت بوده و ایشان به "تشکیلات وابسته به این تلویزیون و صاحب امتیاز آن به عنوان یک سازمان سیاسی" و کلاً به هیچ گونه "حزب، سازمان و رسانه ای" وابستگی و پیوستگی ندارند.

این که منصور اسانلو بعد از مصاحبه اش با مجری تلویزیون رها که در پی اظهارات جهانشاهی و در همان برنامه پخش شد، به سه هفته زمان نیاز داشت تا به یک "یک سوء تفاهم" اشاره کنند، هر ضمیر آگاهی را پیش از هر چیز به غیر واقعی بودن آن مظنون می کند. اسانلو چهره تازه کاری نیست که بعد از گذشت بیست روز تازه به ماهیت آقای جهانشاهی و سازمان و تلویزیونش پی برده باشد. این که چهره برجسته و کهنه کاری مانند اسانلو از جوهر فعالیت های سیاسی جهانشاهی و سازمان سیاسی و مدیانی اش بی اطلاع بوده، و از کنار خبر پیوستن خودش به "موج سبز" از زبان خود جهانشاهی مدت ها با بی اعتنائی گذشته است، مورد باور هیچ ناظر حقیقت جوئی نیست.

البته طی این مدت در تقبیح پیوستن اسانلو به جبهه جهانشاهی واکنش های شدید و فراوانی ابراز شده که طبعاً از چشم هیچ کس پنهان نمانده است. این که آقای اسانلو پس از این همه واکنش منفی، اکنون بخواهد با حساب و کتاب رفتار کند، این که ایشان بخواهد جاکالی دیپلماتیک بدهد و آثار مذموم خبر پیوستن خود به جهانشاهی و مسئولیت خطیرش در سازمان او را خنثی کند، این که نهاد و سازمان دیگری پشت تکذیب نامه او قرار دارد، یا معاملات سود آور تری از همین تراز در پشت پرده در جریان است، هیچ یک تغییری در اصل قضیه نمی دهد. اسانلو هیچ توضیح قانع کننده ای برای سه هفته تأخیر در تکذیب همکاری خود با جریان جهانشاهی ندارد. تنها راه گفتن حقیقت است که این هم وقتی در جهت منافع گوینده نیست، باید آن را منتفی تلقی کرد. اما جای تردید نیست که روزی تمامی حقیقت از پس پرده های ریاکاری و فریب بیرون خواهد افتاد.

به یاد داریم که بعد از انتشار اطلاعیه سندیکای واحد در مورد برکناری اسانلو از ریاست هیأت مدیره سندیکای واحد افرادی از گرایشات و جریانات سیاسی موسوم به چپ با دفاع بی قید و شرط از اسانلو، به سؤال از سندیکای واحد در مورد ابهامات اطلاعیه یا نقد به آن اکتفا نکرده و سندیکا و هیأت مدیره آن، و سپس مدافعان و دوستان سندیکا، را به مدت طولانی تحت آماج حملات نوشتاری و گفتاری خود قرار دادند و یک کمپین تحریف و تخریب واقعی علیه آنان سازمان داده و پیش بردند.

در این جا اشاره به یک نکته لازم است، در واقع این نکته به حدی چشمگیر است که نمی توان در مورد آن سکوت کرد: بیشتر این افراد از قضا به در جرگه احزاب کمونیسم کارگری و حکمتیست قرار دارند، یا هم اکنون عضو این احزاب هستند، یا عضو سابق اما حامل سنت های این احزابند، یا نزدیکان فکری و سیاسی به این احزاب هستند.

اکثریت قریب به اتفاق این افراد نامه و موضع به غایت ارتجاعی و زن ستیز منصور حیات غیبی را با فرصت طلبی تمام به اطلاعیه مزبور نسبت دادند و همه توش و توان خود را به کار بردند تا وانمود کنند که انگیزه کلیت هیأت مدیره سندیکای واحد در انتشار اطلاعیه برکناری اسانلو موضع شرم آور و مردسالارانه حیات غیبی بوده است. واقعیت انعکاس مردسالاری حاکم بر جامعه در جنبش کارگری ایران را بر سر سندیکای واحد کوفتن، و از آن دستاویزی برای استتار اهداف خود در حمله به این سندیکا ساختن، یکی دیگر از نقاط مشترک فعالان این طیف در قضیه اسانلو و سندیکای واحد است.

یکی از وجوه دفاع بی قید و شرط این گرایش سیاسی از منصور اسانلو در برابر سندیکای واحد در سنت لیبر ستائی آن ریشه دارد. در این سنت رهبر کارگری ساخته و محصول مبارزه مشخص و جمعی توده کارگران نیست بلکه بر فراز آن قرار دارد. چهره شاخص و رهبر کارگری از منظر این گرایش انعکاسی از جوهر "لیبر" و "شخصیت" در احزاب آنان است که کیش شخصیت او در باورها و پراتیک سیاسی و سازمانی آنها جاری است، لیدری که خطا ناپذیر، جاودان و حساب پس نده است. اما این تنها یکی از جنبه های موضع گیری فعالان این گرایش در مقابل سندیکای واحد بوده است. وجوه دیگر این موضع گیری را باید در پروژه های سیاسی آنها جست.

بعد از این که اعلام شد منصور اسانلو سر از باند اولترا راست و مفتضح فردی به نام امیر حسین جهانشاهی در آورده است چند تن از فعالان مزبور به اظهار نظر پرداختند. بعضی از بهت و حیرت خود گفتند، و بعضی دیگر "پیش بینی" ازلی خود در مورد سیر اسانلو به مقصد جدید را با ظفرمندی مضحکی به اطلاع افکار عمومی رساندند.

اما علی رغم بیان واکنش های متفاوت ناشی از "پیش بینی" های مختلف، نقطه مشترک این افراد (که در خصومت خود نسبت به هیأت مدیره سندیکای واحد، اطلاعیه اش در مورد برکناری اسانلو و فعالان مدافع آن هم مشترک بودند) در ارائه نشانه های گمراه کننده درباره موقعیت جدید اسانلو بوده است. نشانه های گمراه کننده، هم نسبت به ریشه های انتقال اسانلو به باند جهانشاهی و هم نسبت به جایگاه و موقعیت جهانشاهی و "موج سبز"ش.

در حال حاضر که اسانلو بعد از بیست روز و بدون هیچ گونه توضیحی پیوستن خود به جریان جهانشاهی را "سوء تفاهم" خوانده، تا تاریخ تدوین این نوشته به استثنای یک موضع گیری مشخص از فعالان مورد بحث این طیف - که در مورد پیوستن اسانلو به جهانشاهی اظهار نظر کرده بودند - دیگران هنوز سخن نگفته اند. به تعبیرنویسنده آنچه که تاکنون از سوی افراد این طیف در مورد قضیه اسانلو و سیر او به سمت جریانی چون "موج سبز" نوشته شده همچنان قابل بررسی است. موضوع نوشته حاضر نیز همین است، یعنی بررسی تحلیل هائی که در این باره از سوی افراد مختلف در گرایشات مورد بحث ارائه شده است.

این "صاحب نظران" و "دست اندر کاران" جنبش کارگری در مورد دو نکته مورد اشاره یعنی از یکسو دلایل سیر اسانلو به مقصد جدید او و از سوی دیگر منشأ سیاسی کارفرمای اعلام شده اش، امیر حسین جهانشاهی، متفق القول بوده اند.

- اکثریت آنان گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی اسانلو را موجب افتادندش به دام جهانشاهی دانسته اند.
- همه آنان جهانشاهی را به اپوزیسیون سبز داخل مرتبط می کنند و در مورد جنبه های اصلی تعلق سیاسی او، یعنی گرایش امپریالیستی و "چلبی" گونه او به نحو هماهنگ و یکدست سکوت می کنند، در مورد ماهیت مافیائی او کلامی نمی گویند و سعی دارند چنین جلوه دهند که دار و دسته میزبان اسانلو شعبه ای از جنبش سبز داخل و یک سازمان سیاسی صرفاً بورژوائی پیش پا افتاده دارای پایگاه اجتماعی است.
این نوشته در ادامه خود به نادرستی "تحلیل" های این افراد در هر دو مورد، و سپس به ریشه های ارائه این تحلیل های گمراه کننده و هدفمند از سوی ایشان می پردازد.

اسانلو، رفرمیسم و "موج سبز"

به همان ترتیب که در ابتدای نوشته اشاره شد، از میان افرادی که پیش از این از اسانلو بدون قید و شرط در برابر سندیکای واحد و اطلاعیه برکناری او دفاع می کردند، بعضی ادعا می کنند که پیوستن منصور اسانلو به جریان امیر حسین جهانشاهی مسأله عجیبی نیست و از قبل برایشان قابل پیش بینی بوده است، به این دلیل که او همیشه رفرمیست و سندیکالیست بوده و این انتخاب سرنوشتی محتوم است (۱). بعضی دیگر این انتخاب اسانلو را غیر مترقبه و تعجب آور عنوان می کنند، اما این ها هم مثل دسته اول بر این ادعا هستند که انتخاب جریان جهانشاهی از سوی اسانلو از گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی او سرچشمه می گیرد (۲). بنابراین اولین نکته قابل توجه اینست که "حیرت زدگان" بی خود و بی جهت و بدون تفکر حیران شده اند و می بایست مثل اولی ها قادر به پیش بینی مسیر فعلی اسانلو می شدند، زیرا به گفته خودشان اینان هم با ماهیت رفرمیستی و سندیکالیستی اسانلو آشنا بودند و از آنجا که این ماهیت را منشأ جهت گیری سیاسی کنونی اسانلو می دانند پس باید مانند رفقای پیش گویشان تعجب و ابهامی برایشان پیش نمی آمد!

چنان که گفته شد، بخشی از این افراد منشأ سر در آوردن اسانلو از باند "موج سبز" را "سندیکالیسم" و رفرمیسم او می دانند. اسانلو بی تردید پیش از این و در زمان فعالیت خود در سندیکای واحد رفرمیست بوده است، اگر برای رفرمیسم مختصاتی قائل باشیم از جمله این که هدف رفرمیسم مبارزه با سرمایه در کلیتش نمی تواند باشد، چون منظر دیگری به جز نظام سرمایه داری ندارد (اسانلو هرگز به چیزی جز این باور نداشته و عمل نکرده است)، و در همه جای جهان نماینده منافع دراز مدت و مداوم کلیت طبقه کارگر نیست، بلکه تنها نماینده منافع کوتاه مدت، مقطعی و بخشی این طبقه است. و همان هدف بهبود موقعیت بخشی و محدود کارگری را هم از طریق همکاری و سازش با سرمایه می جوید، و هر جا مجبور شده در گذرگاههای خاص تاریخی هدف رفرمیستی اش را از طریق مبارزاتی و رادیکال پیش برند، امری استثنائی بوده است. به این ترتیب رفرمیسم هم اهداف و هم راه و روش هایش را در سازش با سرمایه داری و قانون آن دنبال می کند. اسانلو هم در نحوه تشکیل سندیکای واحد و اعتصاب آن به شیوه چپ، رادیکال و رزمنده ای عمل کرد اما به دنبال آن مطالبات کارگران واحد را در قالب سازشکاری عریان و در چارچوب قانون اسلامی پی گرفت.

اسانلو در دوران فعالیت خود در شرکت واحد رفرمیست بوده است، اما نکته ای که باید به آن توجه داشت این است که رفرمیسم ایشان اگر بنا بود به شکل منطقی از امکانات و شرایط سیاسی برای تحکیم و نفوذ خود در جنبش کارگری استفاده کند بی شک انتخابی که او پس از خروج از کشور نمود، می بایست از خطوط قرمزش باشد. انتخاب باند مافیائی

دلفکی چون جهانشاهی که علاوه بر رسوائی و فساد از حاشیه ئی ترین جریانات اپوزیسیون اولترا راست چسبیده به امپریالیسم است (خصوصیتی که تمامی افراد موضوع بحث این نوشته زیر سیلی در می کنند و بر روی مبارک خود نمی آورند). این موقعیت رفرمیسم آقای اسانلو را به معنای واقعی کلمه زمین گیر می کند، چون با این انتخاب اسانلو اعتبار پیشین خود و اعتمادی که بخشی از طبقه کارگر به او بسته بود را به باد داد، و حکم تبعید خود از جنبش کارگری را امضاء کرد. به این معنا سیر اسانلو به جهانشاهی علیه عقلانیت رفرمیسم او عمل کرده، و در نهایت در مقابل آن قرار گرفته است. اسانلو با این انتخاب، دستکم در حال حاضر، همه امکانات و موقعیت ها را برای اعمال رفرمیسمش به جنبش کارگری از دست داده و دروازه های این جنبش را حتی از راست به روی خود بسته است.

بنابراین در این بحثی نیست که اسانلو زمانی که در رأس سندیکای واحد قرار داشت (و علی رغم مبارزات رادیکالی که برای این سندیکا در برهه ای انجام داد و به زندان رفت) رفرمیست بوده است. در کارنامه او اعمال دیگری نیز ثبت شده است مانند حمایت علنی از اصلاح طلبان حکومتی تا جایی که در جدال های "انتخاباتی" در رژیم اسلامی تحت ریاست احمدی نژاد به نفع اصلاح طلبان وارد عمل شده و تلاش کرده است که رأی کارگران را به صندوق این جناح بریزد، و یا شرکت او در در ردای رئیس هیأت مدیره سندیکای واحد در جلسات سیاسی اصلاح طلبان و ملی مذهبی ها. براستی اگر اسانلو از نظر نویسندگان مورد بحث همان رفرمیست و سندیکالیست سابق است چرا رفرمیسم او همراه با مشارکتی شدن و فراخوان انتخاباتی به نفع این جریان، سابقاً مورد افشاعگری و نقد این دسته منتقدان قرار نمی گرفت و وقتی که باند جهانشاهی موفق به جذب او شد، همین رفرمیسم به عنوان باعث و بانی آن مورد غضب و شماتت آنان قرار می گیرد؟

این واقعیتی است که در تاریخ سرمایه داری همیشه بورژوازی و نهادها و سازمان های سیاسی آن تلاش کرده اند کارگران را به زیر طرح ها و برنامه های خود جمع کنند، و رفرمیسم چوب دست آنان در نیل به این هدف شده است. اما هر کس که نداند رفرمیسم هم مانند همه گرایشات اجتماعی در جنبش طبقه کارگر، تنها به اتکای نقشه از بیرون و توطئه و مأمور فرستادن در جنبش کارگری توسعه نمی یابد بلکه خود از پایه های مادی برخوردار است و در میان بخشی از این جنبش پایگاه دارد، هر کس که نداند برای تأثیر گذاری و ایفای نقش به عنوان رهبر رفرمیست در جنبش کارگری باید در درجه اول فعال این جنبش بود و در میان بخشی از آن پایگاه اجتماعی داشت، الفبای مبارزه مشخص طبقاتی را درک نکرده است. درک این نکته سخت نیست که برای هدایت و اشاعه رفرمیسم در درون جنبش کارگری، ابتداء نمایندگان رفرمیست باید در آن حضور داشته باشند و با پیشبرد فعالیت های جمعی پایه خود را تحکیم کنند. اما انتخاب جدید آقای اسانلو که او را، نه تنها به شکل خارق العاده ای بی ربط به جنبش طبقه کارگر ایران می کند بلکه آشکارا در مقابل آن قرار می دهد، رفرمیسم وی را هم پشت سر می گذارد.

تقریباً همه کسانی که در گذشته گرایش رفرمیستی و سندیکالیستی اسانلو را بروی خود نمی آوردند، این حقایق را با کلی گویی ها و ادعاهای خالی از محتوا و بعضاً دروغین شان دور می زنند. هواخواهان بی قید و شرط دیروز اسانلو که او را با همان رفرمیسم و سندیکالیسمش - که "سرنوشت محتوم" آن را امروز بیان می کنند - بر طبق نهاد بودند، اکنون در برابر این رسوائی چاره ای ندارند جز این که به منتقد او تبدیل شوند. با توجه به آن تناقضاتی که پیش از این مورد بحث قرار گرفت می توان نتیجه گرفت که این افراد تنها از روی ذهنی گرائی و برداشت های مکتبی و قطعاً به صرف رمانتیسم انقلابی نیست که برای بیان موقعیت کنونی اسانلو پشت ضد رفرمیسم سنگر گرفته اند، بلکه موضع ضد رفرمیستی و ضد سندیکالیستی امروزشان بعضاً به عنوان یک توجیه چپ پسند از خطاهای دیروزشان عمل می کند.

آیا اسانلو به راستی پس از پشت کردن به سندیکای واحد و قرار دادن مبارزه خود بر مدار "حقوق بشر" و خروج از کشور انتخاب دیگری به جز جهانشاهی در برابرش داشت، انتخابی که بتواند اعتبار سابق او را پشتوانه پیشبرد سیاست های راست نماید؟

بعد از خروج اسانلو حدس و گمان هائی در باره همکاری او با برخی سازمان ها و نهادها زده می شد. هر محفل یا سازمانی با هر افقی، که حق را به جانب اسانلو داده بود از ظن خود شد یار او. هر کدام در این خیال بود که با کمی تلاش "منصور جان" را به خود بچسباند (۳). شکی نیست که در این میان تشکل های راست حاضر به یراق تر از همه آماده استقبال از او بودند، به همان روال که بورژوازی همیشه با جناح ها و سازمان های گوناگونش در پی این بوده که چهره های شناخته شده کارگری را در جهت اهداف خود به کار گیرد.

اگر اسانلو سرنوشت سیاسی و اجتماعی خود را نه مستقیماً به سازمان ها و احزاب سیاسی بورژوائی، بلکه به نهادهای "غیر مستقیم" بورژوازی از جمله محافل حقوق بشری گره می زد، می توانست در موقعیت چیدن میوه های رفرمیسم در جنبش کارگری ایران قرار گیرد و ثقل مبارزاتی گذشته خود را تماماً در خدمت این هدف قرار دهد. شاید به این طریق می توانست برای آمال رفرمیستی خود در محدوده ای از این جنبش مانور دهد، چهره گذشته مبارزاتی اش را در خدمت کسب و کار سیاسی روز خود به کار گیرد و هنوز شانس در شاخه ای از جنبش کارگری داشته باشد.

اما او به جای همه این ها خود را و رفرمیسمش را به یک جریان بی بته و بی مقدار موجود در اولترا راست سرمایه داری، به یک دلقک سیاسی پولدار فروخت، و با این انتخاب آلوده خود را از طبقه و جنبش کارگری ایران طرد کرد.

دلایل این که اسانلو به یکی از کناره ای ترین و بی آبرو ترین سازمان های بورژوائی امپریالیستی تکیه زد روزی روشن خواهد شد. تا همین جا همه از ثروت و تواناییهای مالی جهانشاهی و انگیزه او برای مبدل شدن به الترناتیو سیاسی جدی و قابل اعتماد برای امپریالیسم از نوع "رهبر دولت در تبعید" باخبراند. اما تا مقطع خروج اسانلو از ایران موقعیت سیاسی جهانشاهی با ثروت پر آوازه او همخوانی زیادی نداشت.

جهانشاهی را پیش از استخدام اسانلو کمتر کسی در میان اپوزیسیون بورژوازی جدی می گرفت، و علی رغم داشتن ثروت فراوان در محافل سیاسی بورژوائی و امپریالیستی او "آوت سایدی" بیش نبود که ستراتیژی خود را بر قصه سرائی از نفوذ در سپاه و مراکز امنیتی و اطلاعاتی ناراضی جمهوری اسلامی، و فعالیت های مدیائی در کنار محمد رضا مدحی (سردار سابق سپاه) سوار کرده بود و تلاش می کرد از این مسیر برای خود در محافل مزبور جا باز کند. ولی تنها رسوائی این ستراتیژی بود که برایش شهرت به بار آورد. او خلاف هم قطارانش، سازگار، گنجی، مهدی و ... در هیچ یک از کنفرانس های بروکسل و استکهلم و پراگ شرکت نداشت. در کنفرانس واشنگتن ابتداء از او و چند تن دیگر دعوت شده بود، اما به دنبال اعتراض مدعوین دیگر به حضور آنها، این دعوت لغو شد. جهانشاهی یک عنصر در حاشیه و بی آبرو و مایه رسوائی برای این جلسه بود.

بعد از این که جهانشاهی روی اسانلو سرمایه گذاری کرد و او را به استخدام خود درآورد، در موقعیت لمپن بورژوائی او تغییراتی به وجود آمد و نامش به "نیکي" بر سر زبان رسانه های معتبر بورژوائی غرب افتاد. با خریدن نام و شهرت اسانلو درهای شهرت و اعتبار در محافل سیاسی امپریالیستی می رفت که بروی جهانشاهی باز شود. اسانلو طعمه ای است که جهانشاهی قصد داشته با آن تفقد محافل امپریالیستی را به خود جلب کند. بعد از داستان های بی سر و ته او درباره جلب چندین هزار نفر نیرو در مراکز کلیدی رژیم اسلامی و غیره که پیش از این موجب تمسخر نهادهای دست اندرکار می شد، جهانشاهی به این ترتیب می تواند سری میان سرها در آورد، مورد توجه و عنایت محافل سیاسی مزبور قرار گیرد و نام خود را در میان نامزدهای الترناتیو ساز ثبت کند.

به این ترتیب خلاف همه نویسندگان و "صاحب نظران" گرایش های کمونیسم کارگری و حکمتیست که در این مورد اظهار نظر کرده اند، قضیه ابداً این نیست که یک شاخه از جنبش سبز اسانلو را در خارج از کشور به خدمت خود در آورده است. از سوی دیگر چنین هم نیست که یک جریان پاخورده بورژوائی با حمایت و یا نقشه امپریالیست ها می خواهد با کمک اسانلو جنبش کارگری ایران را بفریبد و اعتماد او را جلب کند ، بلکه بیشتر این است که یک جریان مهجور که دور و بر دولت ها و سازمان های اطلاعاتی امپریالیستها میلولیده و از فتوحات خود داستان می سروده ، با اتکاء به اسانلو و سرمایه گذاری وسیع بر نقش گذشته او به جلب اعتماد این محافل پرداخته است. در حالی که اسانلو با این انتخاب خود یعنی عزیمت به سوی این فرد مفتضح و حاشیه ئی در جبهه بورژوازی کار خود را تمام کرد، و دستکم تا زمانی دراز امکانات تأثیر و نفوذ بر جنبش کارگری را از دست داد. عروج جهانشاهی در میان پایگاه خود در بورژوازی و امپریالیسم مترادف است با نزول اسانلو در میان جنبش کارگری.

جهانشاهی و منتقدان امروز اسانلو

اما چرا بیشتر افراد سابقاً سینه چاک اسانلو و امروز منتقد وی ، جهانشاهی و "موج سبز" را مربوط و محدود به جنبش سبز در داخل می نمایند ؟ آیا آنها نمی دانند که جهانشاهی ملقمه ای است از دلدادگی به نهادهای امپریالیستی و اقتضاح "نفوذ" در ارگان های جمهوری اسلامی ، که هم با دولت ها و مراکز امنیتی فرانسه، اسرائیل، امریکا و انگلستان همکاری می کند، هم نگاهی به سلطنت دارد ، هم در آرزوی جذب نیرو از مراکز اطلاعاتی و امنیتی رژیم اسلامی است و هم به اپوزیسیون سبز روی خوش دارد. هم حقوق بشر خواه و انتخابات آزاد طلب است، هم طرفدار "اعتصاب عمومی"، و هم روز و شبش در خیال کودتا می گذرد. شکی نیست که او یکی از مهره های اپوزیسیون اولترا راست بورژوائی دنباله رو دولت های امپریالیستی است، اما بی اهمیت ترین آنها. او یکی از دنبالچه های پروژه های "رژیم چنجی" غرب است، اما بی مقدارترین آنان.

چرا تقدیس گران دیروز اسانلو و دلسوختگان و دلگیران و ملامتگران امروز او تنها روی رنگ سبز چسبیده به نام باند جهانشاهی مکث می کنند ، و تلاش دارند او را به عنوان زایده ای از این اپوزیسیون در ایران جلوه دهند ؟ چرا در برابر خصوصیات "درخشان" غالب او ساکت اند ؟ چرا این منتقدین در باره این وجه برجسته لولیدن جهانشاهی در جبهه دولت های امپریالیستی غرب سکوت می کنند ؟

آیا دسته ای از این منتقدان چون در سنت هائی قرار دارند که به پروژه های "رژیم چنجی" سمپاتی دارند و داشتن "رابطه" و قبول "کمک" از دولت های "غیر اسلامی" در آن جایز است (۴)، بر این وجه از حقیقت "موج سبز" جهانشاهی پرده می اندازند ؟ آیا چون پول گرفتن از امریکا در میان طیفی از آنان حلال شناخته شده است (۵) خود را به ندیدن و نفهمیدن جنس سیاسی جریان جهانشاهی می زنند ؟

از سوی دیگر نمی توان و نباید این را از قلم انداخت که همه این حضرات حساسیت شدیدی نسبت به طرح مسأله خطر نفوذ سولیداریتی سنتر (مرکز همبستگی امریکائی) و جریانهای مشابه در جنبش کارگری ایران دارند. این واقعیت را نمی توان تصادفی دانست که آنان همیشه قویاً مخالف افشاءگری از سولیداریتی سنتر بوده اند ، و تقریباً همه شان همیشه از طرح خطر نفوذ سولیداریتی سنتر کف به دهان آورده اند ، تا جائی که همین اواخر در جریان اطلاعیه هیأت مدیره سندیکای واحد در مورد اسانلو نیز همگی با خشم و خروش چشمگیری کینه و خصومت خود نسبت به جمله مخالفان سولیداریتی سنتر را بازنویسی یا به روز کرده اند (۶).

این موقعیت با پرده پوشی خصلت غالب جریان جهانشاهی که در جبهه دولت های امپریالیستی غربی قرار دارد قطعاً بیگانه نیست. این نقطه اشتراک همه افراد و جریانهای است که همیشه در مجادله میان رژیم اسلامی و دولت های غربی به هر شکل و صورت بر نهادهای امپریالیستی حساب باز کرده اند.*

پانویس ها:

- ۱ مظفر محمدی، "اتفاقی مستقیماً مربوط به طبقه کارگر ... "باز هم می آموزیم"
- ۲ محمود قزوینی، "اسانلو "فعال کارگری" خاندان جهانشاهی از آب درآمد!"
- ۳ سعید صالحی نیا، "منصور اسانلو مراقب باش زیر پایت پوست موز انداخته اند!(نامه ای سرگشاده)". نویسنده به اسانلو یادآوری کرده که جای او در میان کمونیسم کارگری است. ایشان هم اخیراً باز مقاله ای نوشته به نام "منصور اسانلو ما را روسفید کردی! قدمهای بعدیت پایدار!" و ضمن این که از اسانلو به خاطر تکذیب پیوستن به جهانشاهی تجلیل کرده، دوباره به او یادآور شده که در جریان کمونیسم کارگری جا دارد.
- ۴ قطعنامه حزب کمونیست کارگری مصوب جون ۱۹۹۹، که رابطه و کمک گرفتن از هر دولتی به جز دولت های اسلامی را مجاز می کند و تصمیم گیری در هر مورد را به دفتر سیاسی واگذار می کند. این قطعنامه در حزب کمونیست کارگری کماکان معتبر است.
- ۵ کوروش مدرسی: "این ها می دانند مثلاً امریکا مستقیماً از نظر مالی به کومه له کمک می کند. ابراهیم علیزاده در یکی از سخنرانی های خود همین را تأیید می کند. تا آنجا که به ما مربوط است، در این که کومه له از امریکا کمک مالی بگیرد ایراد فی نفسه ای نمی بینیم. اگر کسی ایرادی می بیند باید این ایراد را در سیاست کومه له در قبال امریکا، انعطاف یا سازش با امریکا و سیاست های آن در منطقه یا جهان را نشان دهد. اگر چنین سازشی نیست نفس قبول کمک مالی امریکا ایرادی ندارد. این موضع سر راست ما بوده و هست."
- (متن پیاده شده و ادیت شده سخنرانی کوروش مدرسی تحت عنوان "کمونیست ها در دادگاه لیبرالیسم چپ" در جلسه اعضای حزب در لندن در تاریخ ۲۲ جون ۲۰۰۸ - ۲ تیر[سرطان] ۱۳۸۷ است. فایل های صوتی این سخنرانی در صفحه اینترنتی کوروش مدرسی (www.koorosh-modaresi.com) قابل دسترس هستند. این متن توسط محمد فتوحی سرا پیاده و توسط سخنران ادیت شده است.))
۶. محمود قزوینی، "اگر در ترکیه بودیم! در رابطه با معضل سندیکای شرکت واحد"- اسد گلچینی، "دفاع از "سنت شورائی کارگران" یا نهادینه کردن اپورتونیسم، در باره اطلاعیه کمیته هماهنگی در خصوص تصمیم هیأت مدیره سندیکای واحد" - ایرج فرزاد، "پیرامون برخی احکام نامربوط در مورد "برکناری" اسالو" - امیر پیام، "درباره پیوستن منصور اسانلو به اپوزیسیون بورژوائی"
- در باره این آخرین مطلب که بعد از پیوستن اسانلو به جهانشاهی نوشته شده است، نکاتی را باید یاد آوری نمود و توضیح داد. در میان کسانی که نسبت به افشای سولیداریتی سنتر در رابطه با تلاش برای نفوذ در جنبش کارگری ایران حساسیت های فوق العاده نشان داده اند، نویسنده مقاله "درباره پیوستن منصور اسانلو به اپوزیسیون بورژوائی" جایگاه ویژه ای دارد. ایشان از زمانی که تلاش های سولیداریتی سنتر برملا شد تاکنون، چند سالی است که پیگیرانه و بی وقفه در مقابل اشاره به تمهیدات نهاد امپریالیستی سولیداریتی سنتر برای رخنه کردن در میان فعالان جنبش کارگری ایران ایستاده اند، و تلاش خارق العاده ای به کار برده اند تا سر و صدای اقدامات مرکز امریکائی همبستگی در جنبش کارگری ایران بخوابد. بهانه ایشان البته همیشه این بوده است که این سازمان خطری برای جنبش کارگری ایران ندارد و بحث در مورد این خطر انحرافی و بی پایه است چون جنبش کارگری ایران هوشیار تر از این حرفها است. البته همه

می دانند که فعالیت های سولیداریتی در میان فعالان کارگری ایران از کانال پول و کمک مالی برنامه ریزی شده است. این بار در مقاله اخیر خود آقای پیام علاوه بر این که همانند همه "منتقدان" مورد اشاره در مقاله از منشأ واقعی سیاسی جهانشاهی و نزدیکی و تعلق او به پروژه ها و سیاست های دولت های غربی هیچ نمی گوید و برای لاپوشانی این موضوع فرمان جهانشاهی را به سوی موسوی و کروبوی و کلمه کارگری می چرخاند، تهدید جریان جهانشاهی برای جنبش کارگری ایران را از سولیداریتی سنتر بسیار جدی تر و خطرناک تر ارزیابی کرده و ادعا می کند که خلاف مورد سولیداریتی سنتر که تحرکات آن در نطفه خفه شد پروژه جهانشاهی و "ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز" تهدید واقعی علیه جنبش مستقل کارگری ایران است ، و خلاف سولیداریتی که موضوعیت خود را از دست داده افشاء و طرد این جریان در جنبش کارگری در این دوره از ملزومات است.

اولاً ، خلاف اظهارات ایشان که چند سال است مستمراً تلاش می کند تا تمهیدات سولیداریتی را نامرئی و بی خطر جلوه دهد، تحرکات سولیداریتی در جنبش کارگری ایران از سوی مهدی کوهستانی ادامه دارد. دوم ، اگر دامنه این تحرکات نسبت به گذشته پائین آمده ، به یمن کمپین وسیع افشاءگرانه در جنبش کارگری ایران علیه آن بوده است، به خاطر شهادت ها و اطلاعات زنده ای بوده که از شکل و سبک نفوذ آن در اختیار جنبش کارگری و عموم قرار داده شده است. سوم، اکنون در جریان پیوستن اسانلو به جریان "موج سبز" ، ایشان برای محق جلوه دادن خود و فعالیت های سولیداریتی شوئی شان باید جایگاه جهانشاهی را آنقدر بزرگ کنند تا خطر مرکز همبستگی کمرنگ شود. از منظر ایشان نهادی چون سولیداریتی سنتر که یک سازمان قوی و برنامه ریزی شده و هدایت شده از سوی امپریالیسم امریکا در سطح جهان است، از یک مهره بی مقدار خوش رقص و بی بنیان در صحنه سیاسی ایران، بی تأثیر تر است ، و جنبش کارگری ایران در برابر افسونگری های هزار توی سولیداریتی سنتر واکسینه است اما در برابر مترسک "ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز" جهانشاهی ضعیف و بیدفاع است! در تمام طول این مقاله نشان داده شد که اسانلو در قبال جهانشاهی از مزایا و قدرت نفوذ خود در میان کارگران ایران تهی شده است. به این اعتبار لولوی "ستاد هماهنگی فعالان کارگری در موج سبز" که آقای پیام می خواهد با آن فعالان کارگری ایران را بترساند یک موجود افسانه ای همانند کارفرمای آن جهانشاهی است. این هشدارهای ایشان که در مورد جریان جهانشاهی در ظاهر امر در لباس ضد بورژوائی و رادیکال خودنمایی می کند، باز هم در خدمت تطهیر فعالیت های مرکز امریکائی همبستگی در جنبش کارگری ایران قرار دارد.

۲۳ مارچ ۲۰۱۳

یادداشت:

علامت [...] در عنوان از ویراستاران پورتال است.

اداره پورتال AA-AA